

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

محمد قراگوزلو

۰۳ اگست ۲۰۱۲

## سازمان یابی کارگری - تذکری به چامسکی

۵. ننواتی لنینیست‌ها لطفاً ته صف!

برآمد

علی‌رضا عسکری و جلیل محمدی را آزاد کنید!

بخش سوم از سلسله مقالات "سازمان‌یابی کارگری" را با مروری اجمالی به جایگاه تئوری و پراتیک در متن اندیشه مارکس فرا پشت نهادیم و ضمن ترسیم تصویر و تبیینی ساده از نقدهای مارکس به فونر باخ (تزدوم) بر این نکته تأکید کردیم که اگر سوسیالیسم مارکس علم است - که بی‌تردید هست - پس به تعبیر انگلس (= سوسیالیسم از تخیل به علم) باید با آن علمی مواجه شد. «سوسیالیسم جدید مانند هر تئوری نوینی هر چه قدر هم از واقعیات مادی اقتصادی ناشی شده باشد، می‌بایستی در ابتداء با متریال فکری موجود در رابطه قرار گیرد. (ص: ۳۱) ... برای تبدیل سوسیالیسم به علم قبل از هر چیز باید آن را بر روی یک زمینه عینی استوار کرد.» (ص: ۴۵) بنگرید به این لینک:

<http://www.marxists.org/farsi/archive/marx/works/1880/sosyalizm-elmi1.pdf>

انگلس وظیفه سوسیالیسم علمی را به سادگی چنین شرح داد: «انجام امر آزادی جهان، رسالت تاریخی پرولتاریای نوین است. شناخت شرایط تاریخی و همراه با آن شناخت ماهیت این مبارزه رهایی‌بخش و آگاه نمودن طبقات استثمار شونده امروز که رسالت شرکت در این مبارزه را دارند به شرایط و طبیعت عمل‌شان، وظیفه بیان تئوریک جنبش پرولتاری، یعنی وظایف سوسیالیسم علمی است.» (ص: ۷۸ - پیشین، تأکیدها از من است). تأکید انگلس بر دو مؤلفه "شناخت شرایط تاریخی" و "شناخت ماهیت مبارزه رهایی‌بخش" به هر منتقد منصفی این متدولوژی پروسه‌مند را می‌دهد که اقدام انقلابی، به هنگام و هوشمندانه بلشویک‌ها در راستای کسب قدرت سیاسی را هضم کند.

همشهری نیوتون و سایر همشهریان فرزانه ما تنها در یک شرایط تاریخی مشخص به کشف قدرت جاذبه زمین و سایر اکتشافات علمی نائل آمدند. به همین ترتیب سوسیالیسم علمی مارکس و انگلس - خلاف انواع سوسیالیسم‌های

اتوپیک و تخیلی و عقلانی و فئودالی پیشین بر بستر برآمد همان مباحث و پلمیک‌ها و از برآیند تحقیقات و مطالعات عمیق تئوریزه شد و مرزهای ایدئولوژی را شکست و در یک پارادایم علمی سلبی (نقد اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری) و اثباتی (دیکتاتوری پرولتاریا، لغو مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و الغای کارمزدی) قرار گرفت. کما این که دست‌آوردهای تلفیقی تئوریک و پراتیک لنین و به طور کلی بزرگان بلشویسم، در روزگار ما - که عصر امپریالیسم است - توان و امکان عملیاتی شدن داشته است. و دارد نیز کماکان!

### **لنینیسم امکان تلفیق تئوری و پراتیک سوسیالیستی**

#### **علی‌رضا عسکری و جلیل محمدی را آزاد کنید!**

خلاف تبلیغات سرسام‌آور آکادمی‌های بورژوازی، نه مارکسیسم ایدئولوژی است و نه لنینیسم! خلاف انواع جنگ‌های هفتاد و دو ملتی ادیان و فرقه‌ها و نحله‌های مختلف ثابت و جزمی و اسکولاستیکی، سوسیالیسم علمی مارکس و انگلس به اعتبار علمی بودنش و به این سبب که درهای علم به روی آینده همیشه باز است، دانش مبارزه طبقاتی و فلسفه تغییر بنیادی جهان است. تغییری ساختاری در شیوه تولید و روابط اجتماعی سرمایه‌داری. بعد از تجربه بی‌مانند کمون پاریس، چنین امکانی در انقلاب اکتوبر ۱۹۱۷ نیز ممکن شده است. واضح است که تأکید مؤکد ما بر عظمت انقلاب اکتوبر به مفهوم نادیده انگاشتن دست‌آوردهای بزرگ و کوچک انقلاب‌های چین و کوبا و ویتنام و فرم‌های مثبت بولیوارستی (ونزوئلا، نیکاراگوئه، پاراگوئه و...) نیست. چنان که ستایش انقلاب اکتوبر نیز به معنای عبور از اشتباهات بلشویک‌ها نیست.

انقلاب اکتوبر و متعاقب آن پیروزی سیاسی بلشویک‌ها در چند جبهه (مبارزه نظری و تشکیلاتی با منشویک‌ها و اس‌ارها و... / خلع ید سیاسی از بورژوازی حاکم و مبارزه با امپریالیست‌ها و ضد انقلاب داخلی...) و پی آمد آن دست به گریبان شدن با خطر فلاکت، اتخاذ سیاست کمونیسم جنگی و به دنبال آن عقب نشینی نپ، درجا زدن در برنامه سوسیالیسم در یک کشور و فرو رفتن در تنگنای سوسیالیسم اردوگاهی، عدم انتقال طبقاتی، سانترالیسم غیر دموکراتیک، بوروکراتیزه شدن حزب، دیکتاتوری حزب به جای طبقه، مسأله ارضی، مالکیت دولتی به جای مالکیت اجتماعی، رواج کارمزدی و ارزش و انباشت سرمایه "سوسیالیستی؟"، رویزیونیسم موسوم به راه رشد غیر سرمایه‌داری و سرانجام دو برنامه لیبرالی گلاسنوست و پرسترویکا هر کدام باید در ظرفیت‌های مکانی و زمانی خود مورد ملاحظه و نقد قرار گیرد.

و چنین است و باهوده است که مسأله شوروی مهم‌ترین موضوع مناقشه و مرزبندی طیف‌های مختلف چپ و منشاء اصلی کشمکش‌های سیاسی اقتصادی و حتا نظامی و امنیتی بوده است. اختلافاتی که در بیرون از قدرت سیاسی و در سطح سازمان‌ها و تشکیلات‌های سیاسی بیش‌ترین حجم پلمیک‌های کمی و کیفی رفیقانه و خصمانه را رقم زده است. و جالب آن که حتا افراد و جریان‌های غیر مارکسیست نیز نتوانسته‌اند نسبت به انقلاب اکتوبر و لنینیسم بی‌توجه بمانند. دشمنان طبقاتی پرولتاریا نیز در کمال شجاعت و بر مبنای منافع طبقاتی سرمایه، صف‌های بلشویک‌ها و سوسیالیسم اردوگاهی - از دادگاه‌های استالینیستی تا رکود اقتصادی دوران برژنف و غیره را - به شاخی زیر چشم سوسیالیسم تبدیل کرده‌اند. تا فروپاشی اردوگاه.

صاحب این قلم به دنبال سال‌ها مطالعه و تحقیق به قدر امکان و توان خود در کتاب مبسوط "امکان فروپاشی سرمایه‌داری و دلایل شکست سوسیالیسم اردوگاهی" قدمی و قلمی در میانه این میدان پر مدعا زده است. ناگفته پیداست که در ارزیابی‌های معطوف به انقلاب اکتوبر بیش‌ترین توجه و تمرکز و تقابل بر محور اندیشه و عمل دو

جناح شاخص پس از مرگ لنین نقش بسته است. جناح استالین - بوخارین و تئوری سوسیالیسم در یک کشور و صنعتی‌سازی از یک سو و جناح تروتسکی - زینویف و انقلاب مداوم و دولت منحنی بوروکراتیک کارگری از سوی دیگر. در چارچوب مارکسیسم و خارج از مناقشات داخلی بلشویک‌ها مهم‌ترین نقدها به انقلاب اکتوبر از سوی رزا لوکزامبورگ (اسپار تاکیست‌های المانی)، تریونیست‌های هالندی (پانه‌کوک) و جریان کمونیسم شورائی صورت گرفته است. در مورد کلیات این مباحث - تا آن جا که به این سلسله مباحث مربوط می‌شود - در مقالات آینده به اندازه ظرفیت بحث سخن خواهیم گفت. فی‌الجملة باید گفت - و پذیرفت - که از دهه ۱۹۳۰ تا لحظه حال امکان تفاهم و توافق میان منشعبین از بلشویسم لنینی (دو جناح پیش‌نوشته) نه فقط کمتر از هیچ بوده است بل‌که این تقابل‌ها از مرزهای ایدئولوژیک و سکتاریسم فراتر رفته است. چندان که خصومت و راست روی در بخشی از نقدهائی که امثال تونی‌کلیف بر اوضاع اقتصادی دوران استالین نوشته‌اند به مراتب از نقدهای تئوریست‌های بورژوائی علیه استالین غلیظتر است. کما این که موضع خصمانه و کینه توزانه جریان موسوم به استالینیست نسبت به نحله‌های برآمده از انترناسیونال چهارم و کلاً تروتسکیسم در میان راست‌ترین مدافعان بورژوازی نیز مشاهده نمی‌شود. بالاخره وقتی که بوخارین از "همدستی با فاشیسم" سر در می‌آورد تکلیف تروتسکی مشخص است. ترور! در چنین شرایطی بسیار طبیعی است که درهای نقد رقیقانه نیز برای همیشه قفل می‌شود. ابلیس‌سازی و تقدیس استالین و تروتسکی - که به یک میزان خطاست - در چپ نهادینه شده است. هر دو جبهه خود را وفادار به خط و سازمان‌یابی لنینی اعلام می‌کنند و اگر در مثل مناقشه نباشد تقابلات شیعه و سنی را به یاد می‌آورند که هر دو به پیغمبری واحد معتقدند و هر دو می‌خواهند سر به تن آن یکی نباشد. نویسنده در ارزیابی و تبیین حوادث بعد از انقلاب کارگری اکتوبر (از کمونیسم جنگی و نپ و برنامه‌های ۵ ساله تا راه رشد غیر سرمایه‌داری و سرانجام پروسترویکا و فروپاشی) ضمن تأکید بر دست‌آوردهای اقتصادی دوران استالین، وقایع اتفاقیه مورد نظر را در شرایط مشخص خود به تحلیل انتقادی نشسته است. کمی به حاشیه رفتم.

**ادامه دهیم**

**علی‌رضا عسکری و جلیل محمدی را رها کنید!**

باری مستقل از صف‌بندی‌های خشن و خصمانه منشعب از انقلاب اکتوبر، مخالفان و دشمنان جدی سازمان‌یابی لنینی به طور مشخص در دو جبهه داخلی (سوسیالیست‌های مارکسی) و خارجی (امپریالیسم و کلاً سرمایه‌داری، انواع فرقه‌های رویونیستی و بورژوائی) قرار گرفته‌اند. از آن جا که حتا فهرست بندی انتقادات این دو جبهه ایجاز و اقتصاد کلام را می‌شکند، در ادامه ضمن اشاره به مواضع جریان‌های مؤثر سوسیالیستی روند بحث را بر مبنای دفاع از سازمان‌یابی لنینی ادامه خواهیم داد.

فرض اثبات شده من در مجموع بر این پایه شکل بسته است که اندیشه و عمل لنین - و تبلور و تجسم آن در انقلاب اکتوبر ۱۹۱۷ - نماد و نمونه واقعی، مادی و عینی آموزه‌های سوسیالیسم علمی و شکل تبیین‌کننده دوم مارکس (نقد فونر باخ) است. **تئوری پراتیک شده مارکسیستی و پراتیک متکی به تئوری سوسیالیستی.** در واقع استنتاج از ترکیب تئوری و پراتیک و درک درست لنین از فلسفه و روند تاریخی عروج سوسیالیسم از یک سو برخاسته از شناخت دقیق او از ساز و کارهای دیالکتیک هگلی است و از سوی دیگر متأثر از آگاهی نسبت به ظرفیت‌های حداکثری موتور محرکه تغییر تاریخ (طبقه) و نحوه عمل‌کرد به هنگام **حزب سیاسی انقلابی در لحظه حال است.** از هر منظری که به عمل‌کرد حزب لنینی نگاه شود و ستراتژی مشهور مارکسیستی "**طبقه کارگر فقط به پشتوانه**

نیروی خود آزاد می‌شود" هر میزان اگر اندیسمان و تکرار شود، در این نکته شکی نیست که تنها راه حزب سیاسی انقلابی در روزهای اکتوبر (ده روزی که جهان را لرزاند) تعرض به طبقه حاکم به منظور کسب قدرت سیاسی بوده است.

در این زمینه بنگرید به نامه مهم لنین به اعضای کمیته مرکزی حزب در این لینک:

<http://www.marxists.org/farsi/archive/lenin/works/1917/nameh-komiteh-markazi24101917.pdf>

این که کارگران در روسیه صنعتی نبوده‌اند، این که کارگران – از نظر کمی – در اقلیت بوده‌اند، این که حزب "به اندازه کافی" کارگری نبوده است، هیچ کدام و به هیچ وجه و درجه‌ای نمی‌تواند عمل‌کرد بلشویک‌ها در راستای کسب قدرت سیاسی را زیر ضرب نقد و انتقاد ببرد.

آموزه‌های ناشی از انقلاب اکتوبر، دستگاه تئوریک و پراتیک بسیار مناسبی برای تبیین تحقق سوسیالیسم به شیوه اقدام عملی و به هنگام در راستای کسب قدرت سیاسی ساخته است. نکته قابل توجه در این جا تأکید بر "کسب قدرت سیاسی" و خلع ید سیاسی از بورژوازی حاکم است. نکته پیداست که کسب قدرت سیاسی بلافاصله و بی‌درنگ می‌باید با خلع ید اقتصادی از بورژوازی و انتقال طبقاتی همراه شود. در نتیجه به نظر نگارنده پیروزی سیاسی بلشویک‌ها و امکان تحقق سوسیالیسم و بسترسازی برای اجتماعی کردن مالکیت ابزار تولید و لغو کارمزدی، برآیند درک درست لنین از ماتریالیسم پراتیک است. این که کمونیسم جنگی انقلاب را به کجا کشید و سرانجام نپ به کجا رسید بحث دیگری است که در ظرفیت زمانی و مکانی خود باید ارزیابی شود. از یک طرف فهم و کاربست تأثیر مستقیم اراده انقلابی طبقه کارگر در تغییر مناسبات تولیدی و روابط اجتماعی - در مورد انقلاب اکتوبر مناسبات سیاسی - و از طرف دیگر دریافت نقش عنصر آگاه و پیشتاز و سازمان‌یاب، در عرصه عینیت بخشی به آرمان‌های اجتماعی ما را به مدل معدل امکان پیروزی سیاسی سوسیالیسم نزدیک می‌سازد. پس زدن پوزیتیویسمی که از برنامه ارفورت بیرون آمد و به گفتمان انترناسیونال دوم تبدیل شد و کنار نهادن پاسیفیسم انتظار گرایانه ناشی از تصور سوشیانس گونه فروپاشی اجتناب ناپذیر، انقلاب سوسیالیستی را به یک امکان مبدل می‌کند. این امکان در تحلیل وقایع تاریخی همیشه بالای دست ولونتاریسم، الیتیسم، دترمینیسم، پوزیتیویسم و البته بلانکیسم می‌ایستد و به انقلاب اجتماعی ماهیت و مفهوم طبقاتی در بستر شرایط عینی جامعه می‌دهد.

**آقای نوام چامسکی لطفاً ته صف!**

**علی‌رضا عسکری و جلیل محمدی را آزاد کنید!**

در بحبوحه جنگ ویتنام بسیاری از روشن فکران ترقی خواه و ضد جنگ امریکائی از حوزه‌های مختلف اجتماعی به مبارزه علیه سیاست‌های امپریالیستی دولت امریکا وارد شدند. یکی از این روشن فکران؛ زبان شناس شناخته شده نوام چامسکی است، که به شیوه نپرداختن مالیات و نوشتن مقالات ضد جنگ به مقابله با دولت امریکا رفت. این تقابل میان چامسکی و افرادی همچون او در زمینه‌های ضد جنگ و ضد جهانی‌سازی و سیاست‌های امپریالیستی امریکا کماکان ادامه یافته است. مخالفت این افراد با سیاست‌های جنگ افروزان دولت امریکا در ویتنام و عراق و افغانستان و احتمال حمله به ایران، آنان را گاه و بی‌گاه به دفاع از دولت‌های استبدادی منطقه کشیده است. بی‌هوده نیست که مقالات چامسکی – گیرم با کمی تحریف و تصحیف – در رسانه‌های محافظه کار و راست‌گرای وطنی جای ثابت و مشتری پر و پا قرص دارد. چامسکی به درست منتقد سیاست‌های صهیونیستی دولت اسرائیل و مدافع

فلسطین است. او مارکسیست نیست. سوسیال دموکرات هم نیست. اما در خصومت با نئوکانها (بدترهای مک‌کینی) کنار دموکراتها (بدهای اوبامائی) ایستاده است. در مورد حاکمیت و دولت ایران تحلیلی سیال و پاندولیستی ارائه می‌دهد. سیاست‌های ضد امریکائی جمهوری اسلامی را ضد امپریالیستی می‌پندارد و در همان حال با سخن‌گویان خود خوانده و خود تبعیدی خیزش سبز (از اکبر گنجی و علی دباشی تا گوگوش) تمرین "اعتصاب غذا" می‌کند. چنین است نوام چامسکی. و کمی بیش از این. که بماند.

او در کتاب "حاکمیت بر رسانه‌ها" (Media control) و زیر تیتر "دست‌آوردهای چشمگیر در زمینه‌های سیاسی" (The spectacular Achievements of Propaganda) ابتداء از شرح پروپاگند (هیاهوی سیاسی) دولت وودرو ویلسون در سال ۱۹۱۶ و برنامه حزبی "صلح بدون پیروزی" آغاز می‌کند و به نقد روشن فکران "حلقه دیوی" (Dewey circle) می‌رسد و از آن جا نقبی شتابزده به نظریه "مردم سالاری لیبرال" والتر لیپمن (ریش سفید روزنامه نگاران امریکائی) می‌زند. چامسکی به نقل از لیپمن استدلال امتناعی می‌کند که "به طور کلی منافع مشترک با افکار عمومی بیگانه‌اند". پس از این مقدمه چینی‌ها چامسکی به این نتیجه دلخواه می‌رسد: «این منافع صرفاً می‌تواند از جانب یک "طبقه متخصص" متشکل از "مردانی مسؤول" که از درایت کافی برای تشخیص مسائل جدی برخوردارند، درک شده و اداره گردد.»

در واقع و به ظاهر امر چامسکی با این حاشیه روی می‌خواهد پنبه دموکراسی نخبگی را بزند. تا این جا با او همراه هستیم. اما مشکل استنتاج نادرست چامسکی دقیقاً از آن جایی آغاز می‌شود که این آنتی الیتیزم را با وصله ناجور و پوسیده "حزب روشن فکران انقلابی مصادره کننده انقلاب توده‌ها" به لنینیزم متصل می‌کند: «این نظریه مدعی است که صرفاً یک گروه کوچک نخبگان، گروه روشن فکری که "دیویت‌ها" از آن سخن می‌گفتند، قادر به درک منافع مشترکی است که برای همه ما از اهمیت برخوردار است. و این که این مسائل با افکار عمومی بیگانه‌اند. این بینشی است که به صدها سال پیش باز می‌گردد و به همچنین نگرشی است "لنینیستی". در واقع تشابه بسیاری با ادراک "لنینیست" دارد. مبنی بر این که پیشتازان از روشنفکران انقلابی به حاکمیت برسند. انقلاب توده‌ها را که آنان را به قدرت رسانده به کار گیرند، آنگاه توده‌های ناآگاه را به سوی آینده رهنمون شوند. که نادرست و جاهل‌تر از آنند که در رویاهای‌شان برای خود در نظر گیرند. نظریه مردم سالارانه لیبرال و "مارکسیسم لنینیزم" در پیش‌فرض‌های عقیده‌تی بسیار به یکدیگر نزدیک‌اند.»

(نوام چامسکی ۲۰۰۶، حاکمیت بر رسانه‌ها، برگردان سعید ساری اصلانی صص ۱۱-۶، کتاب چامسکی در سال ۱۹۹۱ نوشته شده)

گفتیم که نوام چامسکی البته مارکسیست نیست. تبعاً عضو یا سمپات هیچ حزب کمونیست یا سوسیالیست پرولتری نیز نیست. چامسکی منتقد سرمایه‌داری امریکاست. همین در نتیجه "نقد" او به مارکسیسم لنینیزم اعتبار تئوریک و ارزش سوسیالیستی ندارد و حداکثر نقدی است سلبی که هیچ الترناتیو متشکل و مشخص اثباتی را فرموله نمی‌کند. طی دو دهه گذشته و متعاقب به بن‌بست رسیدن ایدئولوژی نولیبیرالیسم، جنبش‌های ضد سرمایه‌داری در گستره‌ای گسترده‌تر به میدان آمده‌اند. از جمله:

منتقدان جنگ، هواداران محیط زیست، جنبش‌های فمینیستی، آناشیست‌ها، رادیکال‌های ضد امریکا و منتقدان جی بیست... تجسم و تجمع همه این جنبش‌های اجتماعی مترقی در متن جنبش وال استریت، در مجموع یک خط سیاسی عمومی ضد کاپیتالیستی را نمایندگی می‌کند. افق این جنبش‌ها الزاماً سوسیالیسم چپ نیست. کار، مسکن، صلح و به طور کلی رفاه می‌تواند بخش عمده‌ای از اعضای این جنبش‌ها را ارضاء کند. چامسکی و همفکرانش نیز به همین

میزان راضی خواهند شد. سرمایه‌داری کنترل شده! چپ لیبرال و دموکرات! چرا راه دور برویم سوسیال دموکراسی سوئدی! چنین افق بسته و نازلی که پشت سیاست‌های نیم بند تأمین اجتماعی او با ما می‌ایستد نمی‌تواند از هیچ موضعی منتقد مارکسیسم لنینیسم باشد.

"اتهام" حزب به جای طبقه یا توده‌های کارگر و زحمت‌کش، "اتهامی" آشناست که پیش از نوام چامسکی، از سوی بزرگان سوسیال دموکراسی المان و هالند به سازمان‌یابی لنینی نسبت داده شده است. اتهامی کهنه که صدها کتاب و مقاله در دفاع و رد آن نوشته شده است. این "اتهام"ها در تمام سطوح؛ رساله "چه باید کرد" لنین را هدف می‌گیرند و برداشت نادرست خود از لنینیسم و حوادث پس از انقلاب اکتوبر را در قالب "حزب جانشین طبقه" تعمیم می‌دهند. ما، در ادامه این سلسله مقالات ضمن طرح و شرح مواضع و ملاحظات بزرگان سوسیالیسم در این خصوص، خصلت‌های واقعی حزب لنینی و برداشت خود از "چه باید کرد" را تبیین خواهیم کرد. اما فی‌الجمله برای این که اتهام چامسکی بی پاسخ نمانده باشد به دو موضع و نظر مکتوب لنین اشاره می‌کنیم.

### **روشن فکران انقلابی متحدان طبقه کارگر!**

#### **علی‌رضا عسکری و جلیل محمدی را آزاد کنید!**

روشن فکران انقلابی، رادیکال و سوسیالیست همواره در کنار و متحد طبقه کارگر و زحمت‌کشان بوده‌اند. حتا لوکاچ و آلتوسر – که خلاف لنین و تروتسکی و سایر بلشویک‌ها - مستقیماً به امر سازمان‌یابی کارگران نپرداختند، همیشه در صف کارگران رزمنده ایستاده بودند. اصولاً جدا کردن روشن فکران چپ سوسیالیست از توده‌های کارگر به اتحاد و انسجام جنبش کارگری صدمه می‌زند. در سال ۱۹۰۵ لنین دست کم دو ملاحظه جدی به "رابطه روشن فکران و کارگران در حزب" داشته است:

«من به سختی توانستم در جایم قرار بگیرم. وقتی در این جا گفته شد که کارگری که به درد کمیته بخورد وجود ندارد. مسأله دارد زیاده از حد کش پیدا می‌کند. پیاداست که حزب ایرادی دارد. کارگران باید در کمیته‌ها وارد شوند. عجیب است تنها سه سیاسی نویس در کنگره حضور دارند و بقیه کمیته چی‌اند.»

(کلیات آثار لنین - انگلیسی، مجلد ۸، صص: ۴۷۱ - ۳۷۰)

چنان که ملاحظه می‌شود تأکید لنین بر حضور توده‌های کارگری در سازمان حزبی دست کم به دوازده سال پیش از پیروزی انقلاب اکتبر باز می‌گردد. در تمام این سال‌ها - از ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۷ - بلشویک‌ها در میان طبقه کارگر و زحمت‌کشان روسیه رشد کردند و به سازمان‌دهی کارگری گستره بیشتر و عمیق‌تری دادند. انبوه آثار مستندی که از این دوران و چگونگی پیروزی انقلاب اکتوبر موجود است به سادگی بر پایه‌های کارگری حزب بلشویک گواهی می‌دهد. در واقع بلشویک‌ها در پروسه کارگری شدن جمع روشن فکری خود بلشویک شدند و از بورژوازی روسیه خلع ید سیاسی کردند. اگر یک حزب جدا از طبقه - چنان که مخالفان لنینیسم مدعی هستند - علیه قدرت سیاسی قیام می‌کرد (چیزی شبیه بلانکیسم) نه فقط کسب قدرت به خون‌ریزی‌های بسیار زیاد کشیده می‌شد، بل که امکان سرکوب انقلاب نیز ممکن می‌گردید. انقلاب بی‌مانند اکتوبر به عنوان دومین انقلاب بزرگ تاریخ - بعد از انقلاب کبیر فرانسه - تنها به پشتوانه تلفاتی بالغ بر ۱۵ یا ۲۰ نفر به پیروزی رسید. این که بعد از پیروزی انقلاب و در جریان کمونیسم جنگی و نپ و... پایه‌های کارگری حزب دچار ریزش شد، بحث دیگری است که در جایی دیگر می‌باید مورد تأمل قرار گیرد.

باری لنین در ۲۳ اپریل (۵ مه) ۱۹۰۵ پیش نویس قطع نامه‌ای را میان نهاد که چگونگی روابط بین کارگران و

روشن فکریان را فرموله می‌کرد. در این قطع نامه لنین به صراحت و شفافیت از موضعی دفاع کرد که کل پندار خام چامسکی را فرو می‌ریزد و "اتهام" حزب روشن فکریان انقلابی حرفه‌ی غیر کارگری را نقش بر آب می‌کند. لنین نوشت:

«- نظر به این که جناح راست حزب ما همچنان به تلاش‌های سیستماتیک خود که از روزگار اکونومیسم آغاز شده به منظور ترویج خصومت و عدم اعتماد بین اعضای حزب یعنی کارگران و روشن فکریان به منظور معرفی سازمان‌های حزبی ما به عنوان سازمان‌های صرفاً متشکل از روشن فکریان (اتهامی که مورد استفاده هوشمندانۀ دشمنان سوسیال دموکراسی قرار می‌گیرد) به منظور متهم ساختن سازمان‌های سوسیال دموکراتیک به تلاش برای خفه کردن حس ابتکار طبقه کارگر با استفاده از ابزار انضباط حزبی به منظور طرح نمایش شعار "اصل انتخابی بودن" و اکثراً بدون ارائه هیچ گونه طرحی برای کار بست عملی آن ادامه می‌دهد...

- نظر به این که اعمال کامل اصل انتخابی بودن، که در شرایط آزادی سیاسی ممکن و ضروری است، تحت رژیم استبدادی ناممکن می‌باشد، با این حال اگر مانعی که شکل گسترش سازمان حزب و درهم ریختگی بالفعل تشکیلاتی ایجاد می‌کند، بر سر راه نباشد، این اصل می‌تواند در حد بسیار و وسیع‌تری از امروز به کار گرفته شود... بنا بر این کنگره سوم "ح.ک.س.د.ر." بار دیگر از طرفداران آگاه حزب سوسیال دموکراتیک طبقه کارگر می‌خواهد که در راستای تحکیم پیوندهای حزب و توده‌های طبقه کارگر از هیچ کوششی فرو گذار نکنند.» (تأکیدها از من است)

لنین برای تحقق این ستراتیژی چند راه کار پیش می‌نهد:

- ارتقای بخش‌های باز هم وسیع‌تری از پرولتاریا و نیمه پرولترها به سطح آگاهی کامل سوسیال دموکراتیک.
  - بسط فعالیت‌های سوسیال دموکراتیک انقلابی پرولتاریا.
  - سعی در جذب و عضویت بیش‌ترین تعداد کارگرانی که قابلیت رهبری جنبش و سازمان‌های حزبی دارند.
  - ایجاد هر چه بیش‌تر سازمان‌های کارگری طرفدار حزب از میان توده طبقه کارگر.
  - سعی در جذب آن بخش از سازمان‌های کارگری که مایل به پیوستن به حزب نیستند به عنوان وابسته به حزب.
- به این قطع نامه لنین اصطلاحاً می‌گویند بدون شرح (no comments). آن چه که لنین در قطع نامه پیش نوشته به منظور سازمان‌یابی حزب کارگری طراحی کرده بود، به کامل‌ترین شکل ممکن از سوی کارگران آگاه و پیش‌تاز عضو حزب عملیاتی شد و رزمنده‌ترین سازمان کارگری سوسیالیست را ایجاد کرد. به یاد داشته باشیم که به جز چند رهبر تحت تعقیب حزب بلشویک، اکثریت قریب به اتفاق رهبران و فعالان کارگری سازمان‌ده در داخل روسیه حضور عینی، مادی و واقعی داشتند و فعالیت‌شان در تمام زمینه‌های اجتماعی - حتا تشکل‌های "مردده‌شورخانه" - در تلفیقی از کار علنی و مخفی سازمان یافته بود...

ادامه دارد...

## بعد از تحریر

### ۱. علی‌رضا عسکری و جلیل محمدی را آزاد کنید.

۲. کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل‌های کارگری، کمیته‌ای علنی است. اعضای این کمیته از خوش‌نام‌ترین فعالان کارگری شناخته شده و مستقل از نهادهای دولتی هستند. ستراتیژی اصلی کمیته، کمک به ایجاد تشکل‌های کارگری به پشتوانه و پشتیبانی مستقیم خود کارگران است. کمیته طی ماه‌های گذشته دو نامه به ارگان‌های

دولتی نوشته است.

این نامه نگاری‌ها به خودی خود هیچ وجه منفی یا مثبتی ندارد و امری عادی تلقی می‌شود. تنها نکته منفی به نامه اول و زمان انتشار - با تأخیر - آن باز می‌گردد. ساختار این نامه‌ها با آن چه که در مطلع انتخابات ریاست جمهوری دهم (۱۳۸۸) در بیانیه "مطالبه محور" مطرح شد به کلی متفاوت است. همه‌گاه نامه‌هایی از سوی اتحادیه‌ها و جریان‌های کارگری خطاب به حکومت ایران نوشته می‌شود. نامه‌هایی برای آزادی کارگران و غیره. وکلای شرافتمندی در دفاع از کارگران و آزادی خواهان در محاکم قضائی به مفادی از قوانین موجود اشاره و استناد می‌کنند. چنین اشاراتی به مفهوم پذیرش قطعی آن بند از قانون مورد نظر نیست. برای ارائه یک تحلیل نقادانه و واقعی از روند حوادث جاری باید جدی، واقعی و غیر مریخی بود!